



A Structural Analysis of the Dimensions and Implications of Alienation in the Novel "Autumn is the Last Season of the Year"

Ali Muhaisin Abbood *

University of Sumer - Office of the President

dr.ali.Muhaisen@uos.edu.iq

Received Jul.1, 2026

Revised Aug.4, 2026

Accepted Aug.9, 2026

Online October1, 2026

ABSTRACT

This study is structured to methodically investigate the dimensions and implications of alienation in contemporary Iranian fiction. In this regard, the present paper provides a fundamental and structural analysis of the novel "Autumn Is the Last Season of the Year" by Nasim Marashi. The necessity of this study lies in tracing the structural transformations and identity crises faced by the young middle class, particularly women, at the intersection of spatial anxiety and the traumatic discourse of migration within the text. The innovation of this research manifests in its departure from one-dimensional thematic approaches. Utilizing a combined analytical model and a descriptive-analytical method rooted in structural analysis, this study dissects the manifestations of this existential detachment.

The research findings at the level of textual analysis and narrative consciousness layers demonstrate that alienation within the novel operates on a multidimensional and intersectional plane. This concept appears in the character of Leila as a crisis of ontological security and an absence of meaning. Meanwhile, the character of Shabaneh is represented through imposed subjugation and role confusion. However, the situation differs in the case of Roja, where the aforementioned concept is refashioned as "positive alienation." This is an estrangement in which spatial alienation does not lead to passivity but functions as a catalyst for intellectual transcendence, breaching spatial boundaries, and reclaiming narrative agency. Simultaneously, at the macro-structural level, the findings prove that the text reproduces urban impasse through overarching discursive, temporal, economic, sensory, and structural implications. By depicting a culture of waiting, material determinism, a bureaucratic patriarchal system, and bodily reification, Marashi's work freezes human relations and transforms space into a detention center for the subjects' will. Ultimately, this cohesive formulation converts Marashi's work into a dynamic structural whole reflecting generational fractures.

Keywords: Alienation, Genetic Structuralism, Narrative Space, Contemporary Iranian Novel, Nasim Marashi.

التحليل البنوي لأبعاد ودلالات الاغتراب في رواية "الخريف هو الفصل الأخير من العام"

أ.م.د علي محيسن عبود القره غولي

جامعة سومر / مكتب رئيس الجامعة

المخلص

تتحدد الغاية من هذا البحث في الاستقصاء المنهجي لأبعاد ودلالات الاغتراب في الأدب القصصي الإيراني المعاصر. وفي هذا السياق، يتناول النص الحالي تحليلاً بنوياً وشكلانياً لنسيج رواية "الخريف هو الفصل الأخير من العام" للكاتبة نسيم مرعشي. وتكمن ضرورة هذه الدراسة في رصد التحولات الهيكلية وتحديات الهوية، وهي التحديات التي تواجهها الطبقة المتوسطة الشابة، لا سيما النساء، في تلاقيها مع أزمة المكان والخطاب الصادم للهجرة داخل النص. وتتجلى أصالة الابتكار في البحث الحالي في الخروج من المقاربات الموضوعاتية أحادية الجانب، إذ يعتمد البحث على نموذج تحليلي مركب وفق منهج وصفي تحليلي، مستنداً إلى التحليل البنوي لتفكيك مظاهر هذا الانفصال الوجودي واستكشافها.

وتُظهر نتائج البحث، على مستوى التحليل النصي وطبقات الوعي الروائي، أن الاغتراب في نص الرواية يمتلك بعداً متقاطعاً ومتعدد المستويات. يتجلى هذا المفهوم لدى شخصية ليلا في صورة أزمة أمن ذاتي وغياب للمغزى، بينما تقدّم شخصية شبانه في قالب من الانقياد القسري وتشنّت الأدوار. غير أن الوضع يختلف تماماً في حالة روجا، إذ يعاد إنتاج المفهوم المذكور بمثابة اغتراب إيجابي، وهو تغرب لا يكون فيه الابتعاد المكاني مدعاة للخمول والاصطناع، بل محرّكاً للتسامي الذهني، واختراق حدود الفضاء، واستعادة الفاعلية الروائية. وفي الوقت نفسه، وعلى مستوى البنى الكلية، تثبت النتائج أن النص، عبر الدلالات الخطابية والزمنية والاقتصادية والحسية والهيكلية الكبرى،

* Corresponding Author: Ali Muhaisin Abbood, Email: dr.ali.Muhaisen@uos.edu.iq

<https://orcid.org/0009-0005-5661-5332>



یعمد إلى إعادة إنتاج الانسداد الحضري؛ إذ يعمل أثر مرعشي، من طريق تصوير ثقافة الانتظار، والجبرية المادية، والنظام الأبوي البيروقراطي، والشبئية الجسدية، على تجميد العلاقات الإنسانية وتحويل الفضاء إلى معتقل لإرادة الذات. وفي نهاية المطاف، فإن هذه الصياغة المتماسكة تحول عمل مرعشي إلى كيان بنيوي ديناميكي يعكس التصدعات الفاصلة بين الأجيال.

الكلمات المفتاحية:

الاغتراب، البنيوية التكوينية، الفضاء الروائي، الرواية الإيرانية المعاصرة، نسيم مرعشي.

تحليل ساختاری ابعاد و دلالت‌های ازخودبیگانگی در رمان "پاییز فصل آخر سال است"

أ.م.د. علي محسن عبود

دانشگاه سومر - دفتر رئیس دانشگاه

جکیده:

این پژوهش با هدف واکاوی روش‌مند ابعاد و دلالت‌های ازخودبیگانگی در ادبیات داستانی معاصر ایران سامان یافته است. در همین راستا، متن حاضر به تحلیل بنیادی و فرمی رمان "پاییز فصل آخر سال است" اثر نسیم مرعشی می‌پردازد. ضرورت این مطالعه در رصد دگرگونی‌های ساختاری و چالش‌های هویتی نهفته است؛ چالش‌هایی که طبقه متوسط جوان، به‌ویژه زنان، در تلاقی با بحران مکان و گفتمان ترومازای مهاجرت در متن با آن‌ها مواجه‌اند. نوآوری پژوهش حاضر در خروج از رویکردهای تک‌ساحتی مضمونی تجلی می‌یابد. این تحقیق با بهره‌گیری از یک مدل تحلیلی ترکیبی و با روشی توصیفی تحلیلی، بر پایه تحلیل ساختارشناختی به واکاوی مظاهر این انفصال وجودی پرداخته است.

یافته‌های پژوهش در سطح تحلیل متنی و لایه‌های آگاهی روایی نشان می‌دهد که ازخودبیگانگی در متن رمان، ساحتی چندبعدی و متقاطع دارد. این مفهوم در شخصیت لیلا به صورت بحران امنیت ذاتی و غیاب معنا نمود دارد. در این میان، شخصیت شبانه در قالب انقیاد تحمیلی و تشنیت نقشی بازنمایی می‌شود. اما وضعیت در مورد روجا متفاوت است؛ جایی که مفهوم مذکور به مثابه ازخودبیگانگی مثبت بازآفرینی می‌شود؛ اغترابی که در آن بیگانگی مکانی نه مایه انفعال بلکه محرکی برای فراروی ذهنی، خرق مرزهای فضا و بازپس‌گیری عاملیت روایی است. هم‌زمان در سطح کلان‌ساختاری، یافته‌ها اثبات می‌کنند که متن از طریق دلالت‌های کلان‌گفتمانی، زمانی، اقتصادی، حسی و ساختاری، به بازتولید انسداد شهری می‌پردازد. اثر مرعشی با تصویرسازی از فرهنگ انتظار، جبر مادی، نظام پدرسالارانه بوروکراتیک و شیء‌شدگی کالبدی، روابط انسانی را منجمد کرده و فضا را به بازداشتگاه اراده سوژه‌ها مبدل می‌سازد. در نهایت، این صورت‌بندی منسجم، اثر مرعشی را به یک کل ساختاری پویا از گسست‌های نسلی تبدیل کرده است.

واژگان کلیدی: ازخودبیگانگی، ساختارگرایی تکوینی، فضای روایی، رمان معاصر ایران، نسیم مرعشی.

۱. چارچوب روش‌شناختی و مفهوم‌سازی:

۱-۱. مقدمه:

اگر بخواهیم رمان "پاییز فصل آخر سال است" اثر نسیم مرعشی را کالبدشکافی کنیم، باید از نقطه تقاطع زندگی سه کاراکتر اصلی آن یعنی لیلا، روجا و شبانه آغاز کنیم؛ چرا که مسیرهای روایی متن از همین‌جا شکل می‌گیرند. متن با ترسیم بحران عاطفی لیلا جان می‌گیرد، سپس با سرگردانی روجا در بن‌بست جغرافیا و سودای هجرت عمق می‌یابد و در نهایت با انقیاد شبانه زیر سقف سنت‌های دست‌وپاگیر کامل می‌شود. این هم‌افزایی کاراکترها در کنار یکدیگر، فضایی پویا را برای تصویرکشیدن مادی مسخ هویتی و غربت شهری فراهم آورده است.

این شخصیت‌ها درون فضای هندسی اثر دست به حرکت می‌زنند. نویسنده با سرک کشیدن به خلوت و زیست‌روزمره این زنان، سرگردانی نسل معاصر را بازآفرینی می‌کند. از همین رو پرسش اصلی پژوهش مطرح می‌شود: مرعشی چگونه این دغدغه‌های روزمره را به لایه‌های ژرف‌تر جامعه پیوند زده است؟ پاسخ نشان می‌دهد که متون داستانی هرگز در خلأ متولد نمی‌شوند بلکه به

عنوان میانجی عمل می‌کنند تا تناقض‌های عینی جامعه را منعکس سازند. گره‌های روحی کاراکترها نیز به همین دلیل در بافتار ادبی جا باز کرده‌اند. تفکیک فضا در این رمان ثابت می‌کند که نمی‌توان جهان متن را از واقعیت‌های زندگی مادی جدا دانست؛ زیرا بحران جدایی از خویشستن، بازتاب زنده همین پیوند ارگانیک میان تخیل و واقعیت است.

۱-۲. بیان مسئله:

مسئله اصلی این پژوهش، کشف و تحلیل نظام‌مند سازوکارهایی است که متن ادبی از طریق آن‌ها احساس بی‌قدرتی، بی‌هنجاری و انزوای ساختاری را از یک تجربه متنی فردی به یک دلالت ساختاری کلان ارتقا می‌دهد. بنابراین مسئله پژوهش نه تنها رصد پدیده از خودبیگانگی بلکه واکاوی تفاوت‌های ساختاری این بحران در دو سطح ابعاد لایه‌های آگاهی متنی و دلالت‌های کلان‌ساختاری در متن رمان از طریق رویکردی موازی و انداموار است تا مشخص شود متن چگونه روابط انسانی را دچار شی‌شدگی تام می‌سازد.

۱-۳. پرسش پژوهش:

متن روایی "پاییز فصل آخر سال است" با چه سازوکارهای ساختاری، بحران از خودبیگانگی سوژه‌ها را در تقابل با محیط صورت‌بندی می‌کند؟ و این سازوکارها چگونه میان دو قطب متمایز نوسان می‌کنند: از یک سو بازتولید انسداد سالب و سلب فاعلیت، و از سوی دیگر خرق مرز فضا و بازپس‌گیری فاعلیت (از خودبیگانگی مثبت)؟

۱-۴. فرضیه پژوهش

غربت روحی کاراکترها حاصل برخورد اراده‌ی آن‌ها با لایه‌های سخت شهر و سنت است؛ برخوردی که متن آن را در نوسانی دیالکتیکی صورت‌بندی می‌کند: از یک سو تبدیل فضا به (زندانی نامرئی) و سلب فاعلیت (انسداد سالب)، و از سوی دیگر بدل‌شدن همان بیگانگی مکانی به محرک خرق مرز و بازپس‌گیری اراده (از خودبیگانگی مثبت).

۱-۵. روش تحقیق:

این پژوهش با شیوه توصیفی تحلیلی و بر پایه ساختارگرایی انتقادی و تکوینی پیش می‌رود.

۱-۶. پیشینه‌ی پژوهش:

رمان "پاییز فصل آخر سال است" تاکنون از زوایای گوناگونی مورد کاوش قرار گرفته است، اما هیچ‌یک از پژوهش‌های پیشین پدیده از خودبیگانگی را به مثابه امری ساختاری تبیین نکرده‌اند. پرهیزکار و کریمی (۲۰۲۲، صص. ۶۳-۶۵) این اثر را در چارچوب واقع‌گرایی ادبی تحلیل کرده‌اند. واعظ و نصیبی (۱۴۰۴، صص. ۲۷-۲۵) به ارائه تحلیلی مبتنی بر گفتمان انتقادی فرکلاف پرداخته‌اند؛ پژوهشی که از حیث موضوعی نزدیک‌ترین مطالعه به شمار می‌رود، اما از ابزاری زبان‌شناختی بهره جسته و فاقد رویکرد ساختارگرایانه است. همچنین کهنمویی‌پور و عبداللهی (۱۴۰۱، صص. ۸۱-۱۱۱) ساختار چندصدایی رمان را از منظر باختین و در مقایسه با رمانی فرانسوی بررسی نموده‌اند. از سوی دیگر، همتی و رونی (۱۴۰۳، ص ۲) تمرکز خود را بر رمان دوم مرعشی یعنی "هرس" معطوف ساخته‌اند و این رمان را مد نظر قرار نداده‌اند. مقاله حاضر در امتداد پژوهش‌های یادشده و در عین حال به عنوان اثری متمایز از آن‌ها، پدیده از خودبیگانگی را در دو سطح هم‌زمان به بوته نقد می‌کشد: از یک سو ابعاد آن را در لایه‌های آگاهی و روایی شخصیت‌ها (لیلا، شبانه و روجا) واکاوی می‌کند و از سوی دیگر دلالت‌های کلان‌ساختاری آن (گفتمانی، زمانی، اقتصادی، حسی و فضایی) را تبیین می‌سازد. این تحلیل دوسطحی که با اتکا بر ساختارگرایی تکوینی گلدمن و نظریه فضای لوتمان سامان یافته است، وجه تمایز بنیادین پژوهش حاضر از مطالعات پیشین محسوب می‌شود.

۲. زیست‌بوم روایی و پیرنگ رمان:

۲-۱. کارنامه ادبی نسیم مرعشی:

تحلیل ساختارگرایی متنی نشان می‌دهد که تجارب ساختاری نویسنده به مثابه میانجی‌هایی بنیادین در تکوین جهان‌نگری متن عمل می‌کنند. نسیم مرعشی دگرگونی‌های ساختاری زیست‌جهان طبقه متوسط و تروماهای جمعی نسل دهه شصت را در آثار خود به تصویر می‌کشد. وی فاعلیت حرفه‌ای خود را با روزنامه‌نگاری آغاز کرد و علی‌رغم تحصیل در رشته مهندسی مکانیک به سوی ادبیات داستانی گام برداشت (ر.ک: واعظ و نصیبی، ۱۴۰۴، ص ۲۵).

رمان نخست او "پاییز فصل آخر سال است" در سال (۱۳۹۳) نوشت شده است. عهده‌دار تبیین انسدادهای نسلی جوانان بود و جایزه ادبی جلال آل‌احمد را از آن خود کرد (ر.ک: پرهیزکار و کریمی، ۲۰۲۲، ص ۶۳). مرعشی در رمان بعدی خود "هرس" (۱۳۹۶) با تمرکز بر مؤلفه‌های جنسیتی، به تحلیل پیامدهای ساختاری و دگرگونی‌های متنی ناشی از جنگ در جنوب ایران پرداخت (همتی و رونی، ۱۴۰۳، ص ۲)؛ رویکردی که تولیدات متنی او را در زمره ادبیات واقع‌گرای تحلیلی و انتقادی منسجم قرار می‌دهد.

۲-۲. پیرنگ و درون‌مایه‌های رمان:

پیرنگ رمان بر اساس یک هندسه روایی منظم و موازی بنا شده است که آینه تشبیه‌ای هویت و انشقاق ساختاری درون‌متنی شخصیت‌هاست. کالبد روایی اثر به دو بخش زمان‌شناختی کلان با عناوین نمادین (تابستان/ پاییز) تفکیک شده که هر قسمت شامل تک‌گویی‌های درونی سه راوی است (مرعشی، ۱۴۰۵ ه.ش، ص ۵-۱۸۹). این دگرگونی فصلی در ذات خود واجد دلالتی نمادین و ساختاری است که گذار سوژه‌ها از فاعلیت پرتحرک آغازین به انجماد، خفتگی آرمان‌ها و ازخودبیگانگی فرجامین را بازآفرینی می‌کند.

درون‌مایه متن عهده‌دار تبیین بحران‌های نسلی در تقابل میان الزامات سنتی و مؤلفه‌های مدرنیته و نیز دوگانه ماندن یا هجرت جغرافیایی است (ر.ک: واعظ و نصیبی، ۱۴۰۴، ص ۲۷). بازنمایی بحران هویت در این اثر پیوند اندام‌واری با دگرگونی‌های مادی و نهادی متن دارد: روجا بازتاب‌دهنده تلاش برای انفصال از محدودیت‌های مکانی از طریق گفتمان مهاجرت، لیلا نشان‌دهنده ناامنی ذاتی ناشی از فروپاشی نهاد خانواده، و شبانه تصویرگر انقیاد هویتی و تعلیق فاعلیت در برابر ضرورت‌های خانوادگی و بحران گسست نقش است؛ پیوندی ساختاری که این اثر را از تک‌گویی‌های پراکنده به یک ساختار رمان کلان و تحلیلی ارتقا می‌دهد (ر.ک: پرهیزکار و کریمی، ۲۰۲۲، ص ۶۵).

۳. ساختارشناسی ادبی و روند غریبگی با خود:

هدف این فصل برگزیدن ساختارشناسی ادبی به عنوان پایه‌ای محکم برای تحلیل است؛ چرا که این رویکرد کمک می‌کند پدیده غریبگی با خود از دغدغه‌های درون‌ذهنی به نشانه و دلالتی متنی و کلان تبدیل شود. ریشه این بحران کجاست؟ با تکیه بر نظر (عبدی و همکاران ۱۳۹۹، ص ۱۳۲-۱۳۱)، می‌توان گفت همه چیز در شکاف میان بود عینی و ذهنی و جدایی آگاهی از حقیقت ریشه دارد؛ مسئله‌ای که آزادی‌های اولیه سوژه را از بین می‌برد.

تلاش این فصل بر آن است که با رد شدن از بن‌بست‌های موجود، سوبیه مثبت این وضعیت را نیز به عنوان راهی برای فاعلیت سوژه واکاوی کند. این مسیر دیالکتیکی در نهایت پدیدار می‌سازد که چگونه فرم رمان معاصر، بازتاب‌دهنده اصلی همین گسست‌های وجودی می‌شود.

۳-۱. تحلیل ساختاری ادبیات :

تحلیل ساختاری و نقد اجتماعی ادبیات بر رابطه پویا میان کالبد متن، کلان‌ساختارهای دلالتی و واقعیت جامعه استوار است؛ رویکردی که در آن اثر ادبی از تخیل فردی محض فراتر رفته و به عنوان سندی عینی، مناسبات قدرت و تحولات تاریخی را بازتاب می‌دهد (خانانی، ۱۴۰۳، ص ۵۵). در این پژوهش جهت تبیین دقیق پدیده ازخودبیگانگی بدون لغزش به جامعه‌شناسی افراطی، از ساختارگرایی تکوینی لوسیان گلدمن بهره گرفته شده است؛ نظریه‌ای که اثر ادبی را تجلی منسجم‌ترین سطح از آگاهی

گروهی و ملازمه میان خلاقیت روایی با جهان‌نگری طبقات جامعه می‌داند (سیدزوار و طاهر و فلاحی، ۱۴۰۲، ص ۳۸۱). در این دیدگاه میان ساختار رمان و ساختارهای کلان جهان‌شناختی نوعی هم‌ساختی برقرار است؛ بدین معنا که تعلیق پیرنگ و تشرذم راوی‌ها در رمان مرعشی بازتابی مکانیکی از جامعه نیست بلکه بازآفرینی بنیادین ساختارهای انسداد درون یک نظام متنی منسجم است (Goldmann, 1975, p.7).

این خلاقیت ادبی در بستری اجتماعی شکل می‌گیرد که در آن، کنش‌ها و ادراکات نسلی سوژه از رهگذر جهان‌نگری جمعی گروه اجتماعی جهت می‌یابد؛ چنان‌که در جامعه‌شناسی ادبیات نشان داده شده است، آفرینش ادبی بازتاب منسجم همین آگاهی گروهی است و فرد آن را از خلال زیست جمعی خود درونی می‌سازد (جعفری و یعقوبی و کاردوست، ۱۳۸۶، ص ۷۸). فضا، زبان و زمان در این رویکرد به عنوان عناصر صلب درون‌متنی تحلیل می‌شوند که برای واکاوی بحران‌های وجودی و تبیین دیالکتیک میان اراده فردی و بسترهای محیطی کارآمد هستند؛ چرا که ساختارهای صلب و سنت‌های مسلط در تلاقی با دگرگونی‌های زندگی مدرن، فرد را دچار تعلیق و اغتراب می‌سازند (سروش و امیری و معروف و سلیمی، ۱۴۰۰، ص ۲۶). بر این اساس، نقد اجتماعی با آشکارسازی ضرورت‌های مادی متن، رمان را به بستری برای کالبدشکافی بحران‌ها و انسدادهای نسلی تبدیل می‌سازد (جداری و رضانی و آقایی زاهد، ۱۴۰۳، ص ۳۳).

۳-۲. مفهوم ازخودبیگانگی:

مفهوم ازخودبیگانگی بیانگر گسستی عمیق در مناسبات ساختاری متن و روان سوژه است؛ فرآیندی که طی آن کاراکتر روایی از اصالت ذات خود جدا شده و در شبکه روابط تحمیلی استحاله می‌گردد (صادقی و گنجور، ۱۳۸۹، ص ۷۷). در ریشه‌شناسی این واژه، ازخودبیگانگی به معنای انتقال مالکیت یا واگذاری عواطف و تعقل به دیگری است؛ پدیده‌ای روانی و فکری که در آن سوژه تحت تأثیر عوامل بیرونی، دیگری را خود می‌پندارد. در پهنه ساختارگرایی، این پدیده پیوندی وثیق با مفهوم شیء‌شدگی و مؤلفه‌های مدرنیته دارد؛ جایی که روابط کیفی میان انسان‌ها به روابط کمی و کالایی میان اشیا بدل می‌شود. تأثیر جهانی‌شدن بر هویت اجتماعی بیش از آنکه همگن‌کننده باشد، بی‌ثبات‌کننده است و به احساس عدم تعلق و ازخودبیگانگی می‌انجامد. امروزه هویت فردی و اجتماعی در محیطی شکل می‌گیرد که از لحاظ فنی کامل ولی از نظر اخلاقیات خشک و برهوت است (خواجه‌نوری و پرریان و همت، ۱۳۹۳، ص ۷۰).

در متن رمان، این انقطاع نه به عنوان عارضه‌ای روانی فردی محض بلکه به مثابه شبکه‌ای ساختارمند و وجودشناختی تحلیل می‌شود که در آن سوژه‌ها فاعلیت خود را در تعیین مسیر روایت از دست می‌دهند و به ابژه‌هایی معلق در زنجیره ضرورت‌های مادی تبدیل می‌شوند (جلیلی و نیازی، ۱۴۰۲، ص ۸۴۵). این بحران مرادف با فقدان اصالت و غرق شدن در روزمرگی مادی است که آگاهی را به محاق برده و کانون توجه افراد را از مسائل اخلاقی به مسائل دنیوی معطوف می‌دارد (خواجه‌نوری و دیگران، ۱۳۹۳، ص ۶۹). اگرچه ابعاد سه‌گانه‌ی این بحران بیگانگی مکانی، بحران هویت و غربت تحمیلی نشان‌دهنده‌ی وجوه سلبی و فرساینده‌ی ازخودبیگانگی‌اند که متن آن را در لایه‌های لغوی و افعال منقبض کاراکترها بازتولید می‌کند، اما این غربت وجودی همواره به معنای انسداد مطلق نیست؛ چنان‌که در ادامه (۳-۳) نشان خواهیم داد، ساختار متن می‌تواند همین بیگانگی را به قطبی ایجابی و رهایی‌بخش نیز بدل سازد.

۳-۳. ازخودبیگانگی مثبت از خرق مرز لوتمانی تا وارستگی وجودی :

بنیان نظری این مفهوم را باید نخست در نشانه‌شناسی فضای یوری لوتمان جست. از دید لوتمان، فضا در متن ادبی بر پایه‌ی مرزهای تقابلی بنیادین (بسته/باز، ایستا/پویا) سازمان می‌یابد، و همین مرز است که پهنه‌ی متن را به دو زیرفضای ناهم‌ساز تقسیم می‌کند و شخصیت‌ها را به دو رده‌ی (متحرک) (توانا بر عبور از مرز) و (نامتحرک) (محبوس در یک زیرفضا)

بخش می‌کند. (Lotman, 1990, p. 131) نکته‌ی تعیین‌کننده آن است که در این نظریه، خود (رویداد) روایی چیزی نیست جز عبور سوژه از آن مرز ممنوع؛ یعنی کنش خرق مرز، خود بنیاد پیرنگ و سرچشمه‌ی فاعلیت روایی است.

بر این پایه، هنگامی که فضای داخل وطن یا کلان‌شهر دچار انسداد ساختاری می‌شود، بیگانگی سوژه با این فضا دیگر نشانه‌ی خمول نیست، بلکه به سازوکار همان عبور مرزی بدل می‌گردد که لوتمان آن را مؤلف رویداد و فاعلیت می‌داند. از این منظر، (از خودبیگانگی مثبت) را می‌توان چنین تعریف کرد: فرآیندی ساختاری که در آن سوژه‌ی روایی، با گسست آگاهانه از نظم فضایی مسلط و زیرفضای بسته‌ی داخلی، خود را در مقام شخصیت (متحرک) بازتعریف می‌کند و عاملیتش را در افق فضای بیرونی هجرت و جغرافیای بدیل باز می‌یابد. بدین‌سان، بیگانگی مکانی از یک بن‌بست تراژیک به یک استراتژی فرمی برای بازپس‌گیری اراده استحاله می‌یابد.

این خوانش ساختاری، در سطحی دیگر و به‌مثابه پژوهشی فلسفی، با سنتی از تأمل در (خودفراموشی مثبت) هم‌نوا می‌شود؛ سنتی که در آن، وارستن از (خود روزمره) نه زوال، بلکه راهی به سوی تعالی و بازگشت به اصالت وجودی است (ماهینی و کیاشمشکی و خسروپناه، ۱۳۹۳، ص ۵۹). با این همه، باید مرز این دو ساحت را روشن نگاه داشت: آنچه نزد لوتمان سازوکاری متنی و نشانه‌شناختی است (خرق مرز فضایی)، در آن سنت امری وجودی و انسان‌شناختی است (رهایی ذات از تعینات روزمره). پژوهش حاضر مفهوم (از خودبیگانگی مثبت) را در معنای نخست، یعنی سازوکار ساختاری لوتمانی، به کار می‌بندد و از معنای دوم تنها به‌عنوان قرینه‌ای مفهومی برای نام‌گذاری بار ایجابی این پدیده بهره می‌گیرد، نه مبنای تحلیل. همین تفکیک است که مفهوم را از خلط میان نشانه‌شناسی ساختاری و عرفان فلسفی مصون می‌دارد.

۴-۳. رمان:

واژه رمان در ریشه فرانسوی خود به زبان عامیانه اشاره داشت و در زبان انگلیسی با مفهوم امر نو تثبیت شد؛ فرمی پویا که در قرن بیستم سیطره خود را بر سایر گونه‌های ادبی تحکیم کرد. رمان روایتی منثور، بلند و پیچیده است که با بازآفرینی تجربه انسان، واقعیت‌های ساختاری را منعکس می‌سازد (میرصادقی، ۱۳۸۳، ص ۱۵۲). در ایران تلاقی با غرب در قرن نوزدهم و رونق صنعت چاپ، محرک گذار از روایت‌های سنتی به داستان‌نویسی نوین شد (رهنما، ۱۳۸۸، ص ۵۷). این مسیر با رمان تاریخی مشروطه آغاز گردید (میرعابدینی، ۱۳۸۷، ص ۲۷) و در قرن چهاردهم خورشیدی با رمان اجتماعی و تحلیلی به کالبدشکافی معضلات شهری رسید (حسنکلو، ۱۳۸۶، ص ۴۵). رمان‌ها در ساختار و مضامین خود جزئیات جریان‌های اجتماعی و سیاسی را بازتاب می‌دهند و آشکار می‌سازند که چگونه متن می‌تواند به عنوان ابزاری برای درک پس‌زمینه‌های قدرت، ساختار طبقاتی و آگاهی جمعی به کار گرفته شود (العنابی و زاده، ۲۰۲۶، ص ۱۵). امروزه رمان معاصر زنان با تمرکز بر فضاها، درونی، گسست‌های روانی و بحران‌های زیست‌شهری، مرحله نوینی از این بلوغ ساختاری را رقم زده که رمان "پاییز فصل آخر سال است" تجسم عینی و هندسی آن است.

۴. تجلیات فرهنگی و اجتماعی از خودبیگانگی در رمان:

ادبیات معاصر آینه‌ای تمام‌قد از جامعه‌شناسی متن است که ارزش‌ها، آداب و رسوم و تحولات ساختاری یک عصر را بازآفرینی می‌کند (ر.ک: صراطی، ۱۳۸۷، ص ۵). نسیم مرعشی با نکته‌سنجی چیره‌دستانه‌ای، از امر روزمره و زیست‌جهان پدیدارشناختی شخصیت‌ها ساختاری روان و سلیس پدید می‌آورد که امکان همزادپنداری عمیقی را برای مخاطب فراهم می‌سازد (ر.ک: رضازاده و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۸). این رویکرد به تبیین تضاد میان نظام تمایلات نسل دهه شصت و صلیبیت ساختارهای شهری و نهادی می‌پردازد و بستر عینی دگرگونی‌های متنی را صورت‌بندی می‌کند.

متن با روایت زندگی لایلا آغاز می‌شود؛ زنی که میان روزمرگی اداری، پیچیدگی‌های نظام قضایی طلاق و پیوند عاطفی گسسته با همسرش میثاق معلق است. روایتی که گسست‌های ساختاری را در قالب بحران اشتغال و مشقت‌های

فارغ التحصیلان برای ورود به بازار کار تبیین می‌نماید؛ گویی انتخاب رشته دانشگاهی و پیامدهای بعدی آن، سوژه‌ها را به سوی سرخوردگی و انفعال سوق می‌دهد. بازتاب این انسداد مادی در هجرت جغرافیایی سوژه‌ها نیز نمایان است؛ همان‌طور که در متن می‌بینیم، جابجایی میان محیط بومی مانند اهواز و کلان‌شهر تهران تفاوت‌های حادی را در خرده‌فرهنگ‌ها، نظام پوشش، آداب ساختاری و افکار نسلی آشکار می‌سازد (ر.ک: حصارکی، ۱۳۹۵، ص ۱۰). این تعارض به شکل اصطکاک میان باورهای نهادینه در خانواده‌ها با مطالبات نسل جوان بازتولید شده و زمینه بیگانگی متنی را فراهم می‌سازد (ر.ک: پیش‌قدم و فیروزیان‌پور اصفهانی، ۱۳۹۶، ص ۲۵)؛ چرا که متون ادبی محل شکوفایی اندیشه‌های نوین فردی در تلاقی با رخدادهای اجتماعی هستند و پیوند ناگسستنی ادبیات و فرهنگ را بازآفرینی می‌کنند (ر.ک: زمانی دهقانی و همکاران، ۱۳۹۶، ص ۱۲).

نمود عینی این بحران، بازخوانی انتظارات جنسیتی و سازمانی از سوژه در فضای کار است؛ جایی که ساختار اداری، عاملیت زنانه را به انفعال و شیء‌شدگی می‌کشانند. سازوکار این انقیاد را باید در زنجیره‌ی افعال متن جست:

"گفت دیده که آن‌بار توی شرکت، وقتی مهندس مقدم بی‌خودی غر زد و داد زد، من به‌جای دعوا، با لبخند نگاهش کردم و به حرف‌هایش گوش دادم" (مرعشی، ۱۴۰۵ ه.ش، ص ۴۴-۴۵).

در این گزاره، افعال هجومی کارفرما (غر زد، داد زد) در برابر افعال منفعل سوژه‌ی زن (با لبخند نگاهش کردم، «گوش دادم») صف می‌بندند و بن‌مایه‌ی استلاب شغلی را در سطح خرد متن آشکار می‌سازند. نکته‌ی ژرف‌تر اما در لایه‌ی روایت است: این صحنه را شبانه با ضمیر اول‌شخص روایت می‌کند، ولی آنچه باز می‌گوید - چنان‌که تکرار (گفت) گواهی می‌دهد نه داوری خود او، بلکه نگاه و ارزش‌گذاری ارسلان است. هویت سوژه از دریچه‌ی نگاه دیگری تعریف می‌شود؛ تعریفی سراسر سلبی و استوار بر زنجیره‌ای از (نکردن‌ها): از (سادگی) او خوش‌اش آمده و از این‌که "هیچ‌وقت بلند نمی‌خندم، داد نمی‌زنم و بداخلاقی نمی‌کنم" (مرعشی، ۱۴۰۵ ه.ش، ص ۴۵). بدین‌سان افعال تحمیلی به فضیلتی زنانه بدل می‌شود و صدای مستقل شبانه در آینه‌ی نگاه دیگری حذف می‌گردد.

این استلاب ساختاری در وضعیت متنی شبانه در فضای خانواده نیز تداوم می‌یابد؛ جایی که زبان متن، سقوط اراده مستقل را در تقابل با وصایت سنتی به تصویر می‌کشد. سوژه در اثر فشارهای بیرونی دچار انفصال از خویش‌تن گشته و زبانی عاری از اصالت ذاتی اختیار می‌کند. روجا این انشقاق هویتی شبانه را این‌گونه توصیف می‌کند:

"کلمه‌ها، کلمه‌های خودش است. اما صدا، می‌دانم که مال خودش نیست. می‌دانم چیزی دارد با انگشت‌های زرد دراز، گلپیش را فشار می‌دهد و راه صدایش را بسته. از پریشب که آمد بادمجان‌کبابی‌ها را آورد و شبانه را بُرد، می‌دانستم" (همان، ص ۱۰۸).

در این فراز، تقابل بنیوی میان (کلمه‌ها و صدا) نشان‌دهنده انشقاق ذات در ساختار متن است. سوژه کلمات را بر زبان می‌آورد، اما بن‌مایه صوتی آن متعلق به خود او نیست. استعاره (انگشت‌های زرد دراز) که گلو را فشار می‌دهد، انسداد مجاری بیان آزاد را صورت‌بندی می‌کند. روجا به عنوان ناظر بیرونی، این استحاله را تشخیص می‌دهد و گزاره (می‌دانستم) نشان می‌دهد که فرآیند از خودبیگانگی شبانه پدیده‌ای مشهود و ساختاری است نه یک بحران لحظه‌ای. تعلیق اراده فردی و انزوا در این ساختار، ناشی از هژمونی نظام پدرسالارانه بوروکراتیک است؛ نظامی که فراتر از حضور مادی شخص پدر، واجد اعتباری نهادی و ابدی در تعیین سرنوشت سوژه است. متن این هژمونی را در مشهد دیگری این‌گونه صورت‌بندی می‌کند: "بر می‌گردد و می‌رود توی آشپزخانه. صدایش می‌آید که می‌گوید: (ببخشید خانم. پدر شبانه هنوز نیامده. من خودم با شما تماس می‌گیرم... بله، می‌دانم همدیگر را چه‌قدر خوب می‌شناسند اما بدون اجازه‌ی پدرش)... " (مرعشی، ۱۴۰۵ ه.ش، ص ۱۲۸).

متن در این‌جا ساختار تصمیم‌گیری را کاملاً از شخصیت شبانه سلب کرده و به یک مثلث بنیانی یعنی مادر، پدر غایب و خواستار بیرونی واگذار نموده است. گزاره (بدون اجازه‌ی پدرش) قانون تکوینی حاکم بر جهان متن را عریان می‌سازد؛ قانونی

که در آن فاعلیت زن تابعی از وصایت نهادی است. شبانه در این صحنه حتی حاضر نیست و دیگران به جای او تصمیم می‌گیرند؛ غیابی که خود تجسد عینی از خودبیگانگی ساختاری است.

این تعارض میان افق انتظارات و واقعیت‌های عینی، ذهنیت سوژه‌ها را به سمت خفتگی آرمان‌ها و التزام به سازگاری قهرآمیز با میانمایگی شهری سوق می‌دهد. همان‌طور که در متن می‌خوانیم: "دیگر بزرگ شده‌ایم شبانه. دوره‌ی آرزوهای بزرگ و شادی‌های عجیب و غریب مان گذشته. به نظرت زندگی باید چه‌طور باشد؟ همه‌اش یک مشت چیز کوچک معمولی است" (مرعشی، ۱۴۰۵ ه.ش، ص ۱۴۶).

این سخن لیلا خطاب به شبانه، تجسد گفتمان انسداد آرمانی است. لیلا که خود قربانی از خودبیگانگی است، آن را به مثابه حقیقتی پذیرفته‌شده به شبانه منتقل می‌کند. گزاره (یک مشت چیز کوچک معمولی) تقلیل کل افق انتظارات نسلی به میانمایگی بقا را صورت‌بندی می‌کند. این انسداد ساختاری سرانجام به اغتراب معرفتی منجر می‌گردد؛ پدیده‌ای که در آن انباشت ذهنی حاصل از فرآورده‌های فرهنگی و کتاب‌ها، به جای آنکه ابزار تسلط بر واقعیت باشد، به عامل گسست فرد از ساختار عینی و پناه بردن به ذهنیت‌گرایی مفرط بدل می‌شود. شبانه خود به این بحران اعتراف می‌کند:

"دارم توی ابرها زندگی می‌کنم. مالیخولیایی شده‌ام. همین کتاب‌ها مالیخولیایی‌ام کرده‌اند، می‌دانم" (همان، ص ۱۴۸).

تعبیر (توی ابرها زندگی کردن) نفی آگاهانه واقعیت مادی و تعبیر (مالیخولیایی) اعتراف به مسخ‌شدگی ذهنی است. شبانه ریشه این بحران را در کتاب‌ها می‌یابد؛ فرآورده‌های فرهنگی‌ای که قهرمانانی آرمانی ساخته‌اند و شکاف میان آن آرمان‌ها و واقعیت زیسته را ژرف‌تر کرده‌اند. بنابراین رمان مرعشی با محوریت قرار دادن برزخ مهاجرت، گسست‌های هویتی و سرگردانی شخصیت‌ها در نهادهای اداری و قضایی، شرایط صلب ساختاری و آسیب‌های پنهان گفتمان هجرت را کالبدشکافی می‌کند.

۵. واکاوی ساختارشناختی از خودبیگانگی در رمان "پاییز فصل آخر سال است":

تجلی از خودبیگانگی در رمان مرعشی بن‌مایه‌ای مسلط و ساختاریافته است که هندسه متنی هر سه شخصیت را در مسیرهایی متقاطع بازتعریف می‌کند. این مفهوم نزد روجا به صورت تضاد میان سرمایه فرهنگی و تنگنای جغرافیا نمودی تحول‌خواه و ایجابی می‌یابد. در ذات لیلا به شکل تزلزل امنیت وجودی و بحران معنا رسوخ می‌کند.

و در وجود شبانه در قالب انقبادی قسرانه به کمال می‌رسد. متن با پیوند از خودبیگانگی به جغرافیا، سنت و زبان تضاد سنت و مدرنیته را بازنمایی می‌کند. چرا که به تعبیر منتقدان "واقع نقد منفی در ادبیات مدرن ناظر به فضای مفهومی دنیای مدرن است و نقد مثبت (تأییدگر) دنیای قدیم به هیچ وجه با آن نسبتی ندارد" (پرستش، ۱۳۸۱، ص ۲۱۳). این گسست وجودی زاییده ساختارهای صلب تجدد است. وضعیتی عینی که اثبات می‌کند "ادبیات مدرن بستری برای بازنمایی گسست‌های وجودی انسان معاصر است؛ جایی که سوژه‌ها تحت تأثیر ساختارهای صلب مدرنیسم و بروکراسی حاکم، ارتباط ارگانیک خود را با خویشتن و جامعه از دست داده.

و دچار نوعی از خودبیگانگی ژرف و چالش‌های اگزستانسیال می‌شوند.

که در آن هویت فردی مسخ شده و کاراکترها به مهره‌هایی بی‌اراده در نظم تحمیلی اثر تبدیل می‌گردند. "محمد زمانی و رحیمی پور، ۱۴۰۴، ص ۱۰۱). فرجام این فرآیند پیوند تشرذم وجودی به لایه‌های حسی و کالبدی کاراکترهاست که بستر را برای تفکیک تفصیلی این گسست‌ها هموار می‌سازد.

۵-۱. تجلی بیگانگی مکانی و از خودبیگانگی مثبت در شخصیت روجا:

از خودبیگانگی روجا حاصل اصطکاک سرمایه فرهنگی و آرمان‌گرایی انتزاعی او با صلبیت جغرافیای پیرامون است. از منظر تحلیل ساختاری خُرد، متن رمان از طریق موتیف حرکت و امتحان زبان، نوعی تقابل دوگانه میان فضای ایستا (تهران) و فضای پویا (پاریس) ایجاد می‌کند. روجا مظهر عصیان علیه انجماد فضا در متن است.

"روجا گفت جمع کن برویم. تو امتحان زبان را بده، پذیرش و ویزایت با من. می‌مانی این‌جا چه کار کنی؟" (مرعشی، ۱۴۰۵ ه.ش، ص ۱۰). بافت زبانی این گزاره آینده از افعال امری و حرکتی (جمع کن)، (برویم)، (بده) است که نشان از تلاش سوژه برای درهم‌شکستن مرزهای فضای بسته دارد. گزاره پرسشی (می‌مانی این‌جا چه کار کنی؟) از نظر بنیوی تبیین‌کننده پوچی سکون مکانی در فضای حال است و فضای (این‌جا) را به مثابه بن‌بستی ساختاری نفی می‌کند. اینجاست که از خودبیگانگی مثبت تجسد می‌یابد؛ بیگانگی روجا با محیط پیرامون، او را به سمت انفعال سوق نمی‌دهد بلکه محرک اصلی بازپس‌گیری عاملیت روایی می‌گردد.

این استعلا و تکاپو برای عبور از کرختی ساختار، در فیزیک حرکتی و پوشش روجا نیز نمودی عینی دارد: "روجا از در سالن می‌آید تو و بلند سلام می‌کند. مثل همیشه دست‌هایش پُر است. موهای کوتاهش را قرمز کرده و ریخته روی پیشانی‌اش... با قدم‌های شل و خسته می‌آید سمت من" (همان، ص ۴۵).

تضاد ساختاری میان (قدم‌های شل و خسته) و (بلند سلام کردن) و (موهای قرمز) نشان‌دهنده یک عصیان فرمی در متن علیه رمادی بودن مکان است. رنگ قرمز موها در تقابل با خاکستری فضای اداری، مقاومت نمادین سوژه در برابر یکدستی محیط را باز می‌تاباند. روجا حتی در اوج خستگی جسمانی، از طریق نشانه‌های بصری هویتش را از فرسایش فضا مصون می‌دارد.

روجا در مسیر گسست از آشفتگی محیط، لحظاتی از رهایی روحی را تجربه می‌کند؛ آن‌جا که آگاهی متنی او از روزمرگی جدا شده و به دنیایی درونی و نابتر می‌پیوندد. ذروه این بیگانگی مکانی تحول‌خواه در مشهد سفارت تجلی می‌یابد: "من از در آهنی رد می‌شوم. می‌مانم پشت میله‌ها... میله‌ها را که فشار می‌دهم، وارد دنیای دیگری می‌شوم. دنیایی عجیب و خنک که صدای پیرمرد عصابه‌دست، که می‌گوید هر روز این‌جا همین وضع است، در آن گم می‌شود" (مرعشی، ۱۴۰۵ ه.ش، ص ۹۲).

عبور از در آهنی و فشار دادن میله‌ها، کنشی صرفاً فیزیکی نیست بلکه استعاره‌ای ساختاری از خرق مرز فضای بسته است. بر اساس نظریه فضای لوتمان (Lotman, 1990, p. 131) سوژه با عبور از مرز، از جهان آشوبناک بیرونی به (دنیای دیگری) گام می‌نهد؛ دنیایی که در آن صداها و واقعیت صلب (گم می‌شوند). متن در این‌جا فضایی واسطه‌ای و آستانه‌ای می‌آفریند تا سوژه بتواند در پناه این تجرید ساختاری، هویت غایی خویش را مصون بدارد. این صحنه غایت از خودبیگانگی مثبت روجا را بازنمایی می‌کند؛ زیرا بیگانگی او با فضای تهران نه مایه انفعال بلکه محرکی پیش‌برنده برای عبور به افق جغرافیایی بدیل است. روجا در حافظه متن به رمزی برای شکستن انسداد تبدیل می‌شود.

تجلی بیگانگی مکانی مثبت، همچنین از مسیر بازخوانی فضا زمان گذشته صورت می‌پذیرد: "لیلا پیانو می‌زد، میثاق داستان می‌خواند، روجا همه‌مان را می‌خنداند و با میثاق نقشه‌های بزرگ دکتر شدن و استاد شدن" (مرعشی، ۱۴۰۵ ه.ش، ص ۱۳۳).

روجا در این خاطره، محرک تکوین امید و خرق رتابت مکان از طریق تطلعات آکادمیک (استاد شدن) است. فضایی استعلائی که آگاهی مادی حاضر را نفی کرده و تکیه‌گاهی رمزی برای مواجهه با قساوت انسداد فعلی به دست می‌دهد. تقابل میان این فضای گذشته سرشار از خنده و نقشه‌های بزرگ با فضای حال آینده از بن‌بست، نشان می‌دهد که روجا حتی در ساحت حافظه نیز نقش شکافنده انسداد را ایفا می‌کند و از خودبیگانگی او همواره ماهیتی ایجابی و استعلائی دارد.

۵-۲. تجلی غربت ذاتی و بحران معنا در شخصیت لیلا:

در تقابل با ساختار حرکتی روجا، بیگانگی لیلا در متن از طریق کاهش سرعت روایت و انجماد فضا بازنمایی می‌شود. با رفتن میثاق، خانه از یک فضای مأنوس به یک فضای غریب و معنازدایی‌شده استحاله می‌یابد. متن این گسست

ساختاری را با پرسش‌های پیاپی در ساختار آگاهی راوی نشان می‌دهد: "روی ملافه‌ی کنارم دست می‌کشم. نیستی. هیچ‌کس نیست. این‌جا کجاست؟ چند سالم است؟ چندشنبه است؟ نمی‌دانم" (مرعشی، ۱۴۰۵ ه.ش، ص ۷).

توالی پرسش‌های مکانی و زمانی (این‌جا کجاست؟) و (چندشنبه است؟) نشان‌دهنده فروپاشی نظام مختصات سوژه در متن است. غیاب اثره مرکزی (میثاق) کل شبکه روابط زندگی لیلا را دچار بحران عدمیت می‌کند. کنش (دست کشیدن بر ملافه خالی) یک جستجوی حسی برای اثبات حضور غایب است و پاسخ (نیستی. هیچ‌کس نیست) تأیید ساختاری خلأ وجودی را صورت‌بندی می‌کند. این گسست معنایی از جغرافیا، با پناه بردن سوژه به انزوا عمق بیشتری می‌یابد: "برمی‌گردم توی اتاق و زیر پتو پناه می‌گیرم. این‌جا خانه‌ی من نیست. باید روزی را که از من فرار می‌کند پیدا کنم و خانه را شبیه خانه کنم" (مرعشی، ۱۴۰۵ ه.ش، ص ۱۰).

در این‌جا تلاقی میان ذهن آشفته لیلا و بیگانگی فضا تجسم می‌یابد. کنش (پناه گرفتن زیر پتو) یک کنش ساختاری منفی برای نفی زمان حال است. گزاره (این‌جا خانه‌ی من نیست) بنیادی‌ترین پیوند سوژه با مکان را نفی می‌کند؛ خانه‌ای که ذاتاً فضای امن و آشنا است به (این‌جا)ی ناآشنا بدل شده است. تعبیر (روزی که از من فرار می‌کند) نشان می‌دهد که نه تنها مکان، بلکه زمان نیز علیه سوژه عمل می‌کند و فاعلیت لیلا حتی در تصاحب روزهای خود دچار تعلیق شده است.

این بحران فضایی بدن لیلا را نیز دربر می‌گیرد. انگشت‌هایی که زمانی بر کلاویه‌ها می‌رقصیدند اکنون دچار مسخ مادی شده‌اند: "انگشت‌هایم دیگر نه نرم‌اند نه سبک. کوتاه و زشت شده‌اند. بندهای‌شان ضخیم و سخت شده‌اند و با هر تکان اضافه‌ای درد می‌گیرند" (همان، ص ۱۴).

این مسخ کالبدی بازتاب عینی از خودبیگانگی درونی است. انگشت‌ها به مثابه ابزار تجلی هویت هنری لیلا عمل می‌کردند و از دست دادن نرمی و سبکی آن‌ها به معنای از دست دادن پل ارتباطی سوژه با ذات هنرمندانه خویش است. متن با انتقال از انجماد فضا به انجماد کالبد، نشان می‌دهد که از خودبیگانگی لیلا فرآیندی فراگیر است که از محیط آغاز شده و تا ظریف‌ترین لایه‌های جسمانی رسوخ کرده است.

این گسست شعوری، سوژه را به ظرفی برای انباشت حسرت‌های ساختاری تبدیل می‌کند: "وقتی می‌گویم خداحافظ، نفس محکمی، اندوهگین و مسموم، از لای دندان‌هایم می‌آید بیرون که هوای ماشین را پُر از حسرت هزار چیزی می‌کند که باید باشند" (همان، ص ۱۰۸-۱۰۹).

تعبیر (حسرت هزار چیزی که باید باشند) اما نیستند، جوهر از خودبیگانگی درونی لیلا را فاش می‌سازد. متن از طریق تقابل بنیوی (بودن و نبودن)، غیاب امر واقعی را به مؤلفه مسلط بر روایت مبدل می‌سازد. نفس (مسموم) استعاره‌ای کالبدی است که نشان می‌دهد از خودبیگانگی حتی فرآیند تنفس را آلوده ساخته و غم درونی به ماده‌ای سمی در فیزیولوژی سوژه تبدیل شده است. ذروه این تعلیق درونی در تبدیل شدن فضای خصوصی سوژه به نمایشگاهی شبی از امر غایب تجلی می‌یابد؛ جایی که لیلا رخت‌خوابش را از تخت مشترک به زمین منتقل کرده تا هنگام بیدار شدن دنبال میثاق نگردد. این جابجایی مکانی درون خانه، تجسد مادی تلاش سوژه برای فرار از یادآوری غیاب است.

۳-۵. تجلی غربت تحمیلی و تشمت هویت در شخصیت شبانه

شبانه در هندسه روایی اثر، مظهر غربت تحمیلی و انقیاد قسرانه است؛ وضعیتی که در آن فاعلیت سوژه توسط مؤلفه‌های پدرسالارانه بیرونی مصادره می‌شود. متن این بحران هویتی را در قالب استعاره‌های انقباضی و زوال حجم کالبدی نشان می‌دهد. شبانه برخلاف روجا که بیگانگی‌اش اِجابی و حرکت‌آفرین است و برخلاف لیلا که غربتش درونی و معنایی است، سوژه‌ای است که از خودبیگانگی از بیرون بر او تحمیل می‌شود و او را به انقیاد می‌کشاند.

ترس از تنهایی و وابستگی ناخواسته، شبانه را در موقعیتی پارادوکسیکال قرار می‌دهد که نه بودن ارسلان برایش تحمل‌پذیر است و نه نبودنش: "می‌ترسیدم برود و دیگر نیاید. می‌ترسیدم وقتی ارسلان رفت، دیگر هیچ‌کس نباشد که دوستم داشته باشد. آن وقت تنهایی پیر شوم و از تاریکی بترسم" (مرعشی، ۱۴۰۵ ه.ش، ص ۱۴۸).

تکرار فعل (می‌ترسیدم) بنیان عاطفی تصمیم‌گیری شبانه را آشکار می‌سازد. سوژه نه از سر عشق و اراده آزاد بلکه از سر وحشت از انزوا به انقیاد تن می‌دهد. تصویر (تنهایی پیر شدن) و (از تاریکی ترسیدن) افق آینده را به کابوسی تهدیدآمیز بدل می‌کند که سوژه را ناگزیر از پذیرش وضع موجود می‌سازد. این سازگاری اجباری چیزی نیست جز مکانیسم دفاعی متنی در برابر ترس وجودی.

روجا این رابطه تحمیلی را از بیرون ارزیابی کرده و حکم ساختاری خود را صادر می‌کند: "من فکر می‌کنم خوب است برای شبانه. زرنگ است، اهل زندگی است. شبانه را درمی‌آورد از این حال و هوای..." (همان، ص ۱۰۷). نکته ساختاری مهم آنکه حتی ارزیابی (خوب بودن) ارسلان برای شبانه از زبان دیگری (روجا) بیان می‌شود نه خود شبانه. سوژه حتی در داوری درباره سرنوشت خودش فاعلیت ندارد و دیگران به جای او تشخیص می‌دهند چه چیزی (خوب) است.

این استلاب تصمیم‌گیری در فضای کار نیز خود را بازتولید می‌کند. شبانه حتی در لحظات استراحت و رهایی از فشار ساختاری، آرامشی شکننده و موقت تجربه می‌کند: "پنج انگشتم را در باد باز می‌کنم و می‌گذارم باد دستم را با خودش ببرد... چشم‌هایم را می‌بندم. انگار از مسابقه‌ی بوکس برگشته‌ام. کتک‌خورده، اما آرام و برنده" (همان، ص ۶۹).

این صحنه که شبانه در ماشین ارسلان پس از یک روز کاری فرساینده تجربه می‌کند، لحظه‌ای گذرا از تعلیق غربت تحمیلی است. کنش (باز کردن انگشتان در باد) نماد تلاشی ناخودآگاه برای رها شدن از صلبیت فضا و ضرورت‌های ساختاری است. اما گزاره پارادوکسیکال (کتک‌خورده، اما آرام و برنده) آشکار می‌سازد که این آرامش از جنس پیروزی واقعی نیست بلکه صرفاً تسکین موقت سوژه‌ای است که بقای روزانه در ساختار تحمیلی را به خودی خود (برنده شدن) تلقی می‌کند. تفاوت جوهری با از خودبیگانگی مثبت روجا در همین نکته نهفته است: روجا از طریق گسست از فضا به فاعلیت دست می‌یابد، اما شبانه حتی در لحظات رهایی‌اش در مدار وابستگی به ارسلان و ساختار تحمیلی باقی می‌ماند.

غربت تحمیلی در شبانه سرانجام به ملامت خویش و درونی‌سازی سرکوب منجر می‌شود. او برای فرار از آگاهی آزادکننده، اتهامات محیط را علیه خود به کار می‌گیرد و به تماشای صرف درام زندگی خویش بدل می‌شود.

۶: کلان‌ساختار عینی و ساحت‌های شش‌گانه از خودبیگانگی:

واکوی متن رمان نشان می‌دهد که از خودبیگانگی سوژه‌ها پدیده‌ای صرفاً ذهنی نیست بلکه در شش ساحت عینی قوام می‌یابد. این مفهوم ابتدا در تجلی فضایی کلان‌شهر آغاز شده، در بستر گفت‌وگومانی مهاجرت تعمیق می‌گردد و در انجماد زمانی فرهنگ انتظار، آگاهی را مسخ می‌کند. در ادامه، متن با بازنمایی کالای‌شدگی رویاها و شکاف طبقاتی، عجز مادی سوژه را برملا ساخته و از طریق الگوهای جنسیتی و از خودبیگانگی نقشی، انقیاد او را تحکیم می‌کند. چرا که از منظر نقد ادبی و تحلیل رمان، چرا که به تعبیر نقد ادبی، متن رمان با عینیت‌بخشیدن به از خودبیگانگی ساختاری، سوژه را از محیط، زمان و کالبد خویش بیگانه و هویت را به (انقیاد قسرانه) فرومی‌کاهد (قادری و قنبری، ۱۴۰۰، ص ۲۴۱). در نهایت، روایت با مکانیکی شدن ابزارهای ارتباطی و شیء‌شدگی کالبد، این تشرذم وجودی را به لایه‌های حسی و جسمانی کاراکترها پیوند می‌زند تا بستر را برای تفکیک تفصیلی این شش ساحت هموار سازد.

۶-۱. فضای روایی:

فضا در هندسه روایی این اثر نه یک پس‌زمینه خنثی بلکه یک نیروی سرکوبگر عینی است که بر اساس تقابل میان مرکز آشوبناک و پیرامون منجمد صورت‌بندی شده است. مرعشی این هجوم مکان بر آگاهی سوژه را در فضاها نمایان می‌کند تا خفقان جغرافیا را به تصویر بکشد: "خیابان کارگر، بین سیدی‌فروش‌ها و سمبوسه‌فروش‌ها، پرینت ارزان، لباس دست‌دوم و کلوچه‌ی فومن دنبال تاکسی می‌چرخیدیم و از لای دست و کتف و کمر مردم رد می‌شدیم" (مرعشی، ۱۴۰۵ ه.ش، ص ۱۴).

این تصویر یک آشفتگی ملموس را در بافت متن ایجاد می‌کند. انباشت کلمات و اشیاء ناهمگون و مصرفی همچون سیدی، سمبوسه و لباس دست‌دوم، بازتاب‌دهنده فضایی فرساینده است که فاعلیت و تشخیص راوی را سلب می‌کند. گزاره (از لای دست و کتف و کمر مردم رد می‌شدیم) سوژه را به جسمی تقلیل می‌دهد که باید از میان اندام‌های دیگر بدن‌ها عبور کند؛ تعاملی که در آن انسان‌ها نه به عنوان هویت‌های مستقل بلکه به مثابه موانع فیزیکی بازنمایی می‌شوند. جغرافیا بدین‌ترتیب به ابزار بازتولید از خودبیگانگی مکانی استحاله می‌یابد. وضعیتی که خوانش‌های نقد ادبی معاصر آن را بازتاب عینی تلاقی فرساینده میان زیست جهان روزمره شهری و بازتولید بحران هویت فی تاروپود سوژه زن ایرانی قلمداد می‌کنند (پرهیزکار و کریمی، ۲۰۲۲، ص ۷۴).

۶-۲. گفتمان مهاجرت:

گفتمان مهاجرت در تاروپود روایی رمان به مثابه یک ترومای ساختاری و روانی عمل می‌کند که پیوستگی زمان حال روایت را مخدوش ساخته و سوژه‌ها را در مرز تعلیق نگاه می‌دارد. این بحران در زیست‌جهان شخصیت روجا و در پیوند عاطفی‌اش با میثاق به یک گسست حاد و عمیق منجر می‌شود. مهاجرت در متن نه صرفاً یک جابجایی جغرافیایی بلکه فرآیندی ترومازا است که هر سه شخصیت را درگیر می‌سازد؛ روجا با اشتیاق رفتن، لیلا با حسرت رفته‌شدن میثاق و شبانه با هراس از رفتن روجا.

متن سرگردانی بوروکراتیک و فرسایش روحی ناشی از فرآیند مهاجرت را در مشهد صف سفارت به تصویر می‌کشد: "پیاده می‌شوم. چه خبر است این وقت صبح این‌جا؟ هنوز هوا تاریک است، آن وقت این همه آدم؟ این همه ماشین؟ نصف آدم‌ها توی ماشین‌ها خواب‌اند. یعنی از دیشب آمده‌اند؟" (مرعشی، ۱۴۰۵ ه.ش، ص ۸۵).

توالی پرسش‌های متحیرانه (چه خبر است؟)، (این همه آدم؟) و (از دیشب آمده‌اند؟) شگفتی سوژه از ابعاد جمعی بحران هجرت را بازتاب می‌دهد. مهاجرت در این‌جا از یک تصمیم فردی به یک پدیده نسلی فراگیر ارتقا یافته و صف سفارت به فضایی استعاری برای انتظار جمعی نسلی بدل شده است که افق آینده‌اش در جغرافیای بومی مسدود گشته. از سوی دیگر، گفتمان مهاجرت پیوندهای عاطفی را نیز دچار شکاف می‌سازد. لیلا در رویارویی با رفتن روجا به این واقعیت تلخ اعتراف می‌کند: "کاش وقتی تو می‌روی، آن‌جا باشد که تنها نمانی" (همان، ص ۱۴۹).

این آرزوی ساده، عمق اضطراب جدایی را صورت‌بندی می‌کند. لیلا نه از رفتن روجا بلکه از تنها ماندن او در غربت می‌هراسد و این نگرانی خود بازتابی از تجربه زیسته او با غیاب میثاق است. بدین‌ترتیب گفتمان مهاجرت در متن به یک زنجیره ترومایی بدل می‌شود که هر حلقه آن سوژه دیگری را درگیر می‌سازد.

۶-۳. زمانی و فرهنگ انتظار:

زمان زیسته در این رمان پویایی طبیعی خود را از دست داده و به زمانی معطل، کرخت و فرهنگ انتظاری مزمن تبدیل شده است. این انجماد زمانی انسان‌ها را از درون تهی کرده و هویت‌ها را دچار مسخ می‌کند؛ زمان به جای تکامل به ابزار فرسایش بدل می‌شود. شبانه این فرسایش زمانی را در چهره ارسلان مشاهده می‌کند: "توی صورتش دنبال ارسلان شوخ و خندانی گشتم که شش ماه بود توی شرکت می‌دیدم" (مرعشی، ۱۴۰۵ ه.ش، ص ۴۴).

این جستجوی بی‌ثمر شبانه در صورت ارسال برای یافتن آن پسر شاد و شوخ سابق، تجسد بنیوی گذر زمان فرساینده است. زمان، ارسال را از آن پسری که (روز اول کارش برای همه بستنی خریده بود) به مردی (خشک و جدی) بدل کرده است. سوژه نه با گذشت زمان بلکه با خشونت آن مواجه می‌شود. فرجام این استیصال، تن دادن به یک تظاهر دردناک و زیست هنجاری تصنعی است: "باید ادای آدم‌های خوشبخت را در بیاورم. تنها کاری که مطمئنم خوب بلدم" (مرعشی، ۱۴۰۵ ه.ش، ص ۴۷).

این اعتراف شبانه، تلخ‌ترین تجلی از خودبیگانگی زمانی است. سوژه به جای زیستن، (ادا) درمی‌آورد؛ به جای تجربه خوشبختی، آن را بازنمایی می‌کند. گزاره (تنها کاری که مطمئنم خوب بلدم) نشان می‌دهد که این تظاهر از یک رفتار موقعیتی به مهارت اصلی و تنها تخصص سوژه بدل شده است. مرعشی این فرسایش نسلی و سرگردانی جمعی را با استعاره‌ای از تکاپوی بی‌فرجام به تصویر می‌کشد: "انگار آب باز کردند توی لانه‌ی مورچه، این‌طور که یک‌هو همه شروع کردند به این‌طرف و آن‌طرف رفتن. چه خبرشان است؟ همه می‌رویم تو دیگر. اسم هم که نوشته‌ایم" (همان، ص ۸۵).

این استعاره روجا در صف سفارت، اوج تجلی استیصال یک نسل در فرهنگ انتظار دسته‌جمعی است. تشبیه انسان‌ها به مورچه‌ها، فاعلیت آگاهانه آن‌ها را نفی کرده و جابجایی‌های مکانیکی و غریزی‌شان نشان از تبدیل انسان به عنصری معلق و بی‌اراده در دست ساختار دارد. نسلی که علی‌رغم حرکت‌های مداوم، افق روشنی پیش رو ندارد.

۴-۶. کالایی‌شدگی از خودبیگانگی طبقاتی:

فشار واقعیت مادی و اقتصادی، عز بنیادین سوژه را در تحقق آرمان‌ها و رویاهایش در برابر سلطه بی‌رحم سرمایه برملا می‌سازد. متن نشان می‌دهد که چگونه فقر، زبان را به لکنت و سکوت می‌اندازد: "نگفتم پول گشتن در پاریس را ندارم. نگفتم ده سال تهمانده‌ی مستمری بابا را هم که جمع کنی، باز هم به اندازه‌ی پول بلیت نمی‌شود. نگفتم با این پول نداشته...". (همان، ص ۸۵).

تکرار موسیقایی و دردناک بندآغازین (نگفتم) فرآیند سرکوب زبانی را در ساختار متن آشکار می‌سازد. روجا سه بار آنچه را (نگفته) بر زبان می‌آورد و هر بار شکاف میان آرمان (پاریس) و واقعیت مادی (فقر) را ژرف‌تر می‌کند. فرجام این تکرار، سکوت است؛ سکوتی ناشی نه از رضایت بلکه از عجز مطلق. رویاها مانند سفر به پاریس دستخوش کالایی‌شدگی تام شده‌اند و فقدان سرمایه اقتصادی منتهی به فروپاشی فاعلیت زبانی و عزت نفس سوژه می‌گردد. از همین روست که روجا در ادامه، به جای گفتن حقیقت، لایلا را می‌خنداند: "به جایش سرب‌سروش گذاشتم. خنداندمش. گفتم بی‌خود دلش را صابون نزن" (همان، ص ۸۵).

این جایگزینی (گفتن) با (خنداندن) مکانیسم دفاعی سوژه در برابر شرمساری طبقاتی است. روجا واقعیت فقر خود را در پس شوخی پنهان می‌کند؛ زیرا بیان مستقیم فقر، معادل تسلیم شدن به آن است.

۵-۶. بازتولید قدرت:

بازتولید قدرت پدرسالارانه در رمان به تسلط مادی نهاد پدر محدود نشده بلکه این هژمونی در مناسبات زبانی و رفتاری سوژه‌ها تنیده شده و خود را بازتولید می‌کند: "رسیده بودیم خانه. ارسال باز هم نخندید. خشک و جدی گفت به حرف‌هایش فکر کنم، چون باید بداند از این به بعد رفتارش با من باید چه‌طور باشد" (مرعشی، ۱۴۰۵ ه.ش، ص ۸۵).

ارسال با ابزار (تعیین بخشی به رفتار) و (مشخص کردن حدود مرزها)، فضا و زمان پویای سوژه زن را مصادره می‌کند. گزاره (باید بداند از این به بعد رفتارش با من باید چه‌طور باشد) ساختاری یکسویه دارد؛ ارسال است که تعیین می‌کند (چه‌طور باشد) و شبانه فقط باید (فکر کند). این نابرابری زبانی بازتاب بنیوی نابرابری قدرت در مناسبات جنسیتی است. این اقتدار در قالب وصایت نهادی نیز خود را بازتولید می‌کند. همان‌طور که مادر شبانه در گفتگو با مادر ارسال اعلام می‌کند:

ببخشید خانم. پدر شبانه هنوز نیامده. من خودم با شما تماس می‌گیرم... بله، می‌دانم همدیگر را چه قدر خوب می‌شناسند اما بدون اجازه‌ی پدرش..." (مرعشی، ۱۴۰۵ ه.ش، ص ۱۲۸).

در این‌جا حتی مادر به عنوان نماینده نظام پدرسالارانه عمل می‌کند و فاعلیت شبانه را به تأیید پدر غایب موکول می‌سازد. این گفتمان، آرزوهای متکثر را به بقای صرف تقلیل می‌دهد و پذیرش شرایط موجود را یگانه راه زنده ماندن معرفی می‌کند. لیلا این تقلیل آرمان‌ها را این‌گونه به شبانه منتقل می‌سازد: "تنهایی خیلی سخت است شبانه. سخت‌تر از زندگی بی‌رویا است. آدم همیشه توی ابرها زندگی نمی‌کند" (همان، ص ۱۴۷).

این استراتژی زبانی فرجام اندوه‌بار از خودبیگانگی جنسیتی در رمان است. لیلا که خود از تنهایی پس از رفتن میثاق رنج می‌برد، شبانه را به پذیرش ارسلان ترغیب می‌کند نه از سر اقتناع بلکه از سر ترس. گزاره (آدم همیشه توی ابرها زندگی نمی‌کند) فراخوانی است به هبوط منقادانه از آرمان‌ها و تسلیم به واقعیت موجود؛ واقعیتی که سنت‌ها و ساختارهای صلب شکل داده‌اند.

۶-۶. شیء‌شدگی کالبد:

در نهایت، از خودبیگانگی تا ظرفیت‌ترین لایه‌های حسی و کالبدی متن رسوخ می‌کند؛ جایی که اندام‌های بدن انسان دچار مسخ، کرختی و شیء‌شدگی می‌شوند و کارکرد انسانی خود را از دست می‌دهند. کار فرساینده و روزمرگی شهری، بدن را از کارکرد استعلایی و هنری خود تهی کرده و دچار مسخ مادی ساخته است. از سوی دیگر، ابزارهای مدرن ارتباطی و تکنولوژی به تنها واسطه الصاق واقعیت‌های فیزیکی گسسته بدل می‌شوند؛ بستری که در آن تکنولوژی به جای کاهش فاصله‌ها به فرسایش حضور انضمامی و تشدید تنهایی دامن می‌زند (کهنمونی‌پور و عبداللهی، ۱۴۰۱، ص ۱۰۴).

شبانه در محیط کار، موبایل را نه ابزار ارتباط بلکه سپر پنهان‌شدن از دیگری به کار می‌گیرد: "موبایلم را برمی‌دارم و جوری که مثلاً سرم به آن گرم است، راه می‌افتم" (مرعشی، ۱۴۰۵ ه.ش، ص ۸۶).

تعبیر (مثلاً سرم به آن گرم است) آگاهی سوژه از تصنعی بودن کنش خودش را آشکار می‌سازد. موبایل در این‌جا نه ابزار ارتباط بلکه ابزار تظاهر و اجتناب است؛ شینی که به بخشی از مکانیسم دفاعی سوژه در برابر فضای تحمیلی کار تبدیل شده است. تکنولوژی بدین‌ترتیب به پلی میان حضور فیزیکی و غیاب ذهنی بدل می‌شود.

این انشقاق میان کالبد و ذهن در تجربه لیلا نیز به اوج خود می‌رسد. او در گفتگوی تلفنی با میثاق، شکاف وجودی خود را این‌گونه بیان می‌کند: "من این‌جا ایستاده‌ام اما تمام من، تمام فکر من آن‌جاست" (مرعشی، ۱۴۰۵ ه.ش، ص ۱۱۲).

این دیالوگ، انشقاق وجودی در عصر تکنولوژی را نمادین می‌کند: کالبد در مکان مادی تثبیت شده (من این‌جا ایستاده‌ام) و روان در افق غیاب مصادره گشته است (تمام من آن‌جاست)؛ چنان‌که تکنولوژی ارتباطی، به‌جای کاستن فاصله، شکاف وجودی را عریان‌تر و سوژه را به روحی سرگردان در کالبدی منجمد بدل می‌کند.

۷. نتیجه‌گیری:

برآیند واکاوی روش‌مند رمان "پاییز فصل آخر سال است" اثر نسیم مرعشی، در پرتو تلفیق تحلیل ساختارشناختی متنی و تحلیل هندسی فضا بر مبنای آرای گلدمن و لوتمان، اثبات این حقیقت کلان است که از خودبیگانگی در این اثر فرآورده تصادم حاد میان فاعلیت لرزان سوژه‌ها با صلیبیت ساختارهای شهری، جبر مادی و سنت‌های مسلط است. این پژوهش با عبور از نگاه‌های خطی نشانه‌شناختی و روان‌شناختی نشان داد که متن چگونه در میانه روابط افعال و هندسه فضا، انحلال فاعلیت انسانی را صورت‌بندی می‌کند.

یافته‌های آگاهی متنی فاش ساخت که از خودبیگانگی در بافت اثر ساحتی متقاطع دارد. این پدیده در شخصیت لیلا به صورت غربت ذاتی و بحران معنا تجلی می‌یابد؛ جایی که غیاب میثاق، فضای خانه را از مأمن به تبعیدگاه بدل کرده و سوژه را

در انجماد زمانی و انزوای فضایی محبوس ساخته است. در شخصیت شبانه، از خودبیگانگی در قالب انقیاد تحمیلی و تسلیم در برابر وصایت سنتی رخ می‌نماید؛ سوژه‌ای که حتی صدایش از آن خودش نیست و فاعلیتش توسط مثلث پدرسالارانه مصادره شده است. با این حال، اصیل‌ترین دستاورد پژوهش در تجلی شخصیت روجا و بازتولید مفهوم از خودبیگانگی مثبت نهفته است؛ وضعیتی پارادوکسیکال که در آن بیگانگی با جغرافیای منجمد پیرامون (تهران) نه مایه انفعال بلکه محرکی پیش‌برنده برای خرق مرزها، عصیان حرکتی و بازپس‌گیری عاملیت روایی از مسیر مهاجرت می‌گردد. عبور روجا از در آهنی سفارت، تجسد عینی همین خرق مرز لوتمانی است که بیگانگی مکانی را به استراتژی فاعلیت بدل می‌سازد.

در تداوم این مسیر، تشرذم وجودی در شش ساحت و دلالت عینی جریان می‌یابد: همه‌چیز از تجلی فضایی کلان‌شهر و خفقان مکان آغاز شده، در سیاق گفتمانی و ترومای ساختاری مهاجرت تعمیق می‌گردد و با انجماد زمانی و مسخ آگاهی در فرهنگ انتظار، پویایی سوژه‌ها را به بند می‌کشد. در تقابل با امر مادی نیز، متن با بازنمایی کالایی‌شدگی رویاها و از خودبیگانگی طبقاتی عجز سوژه را عریان ساخته و از طریق الگوهای جنسیتی و از خودبیگانگی نقشی، انقیاد نهادی را تحکیم می‌کند. و در نهایت به مکانیکی‌شدن ابزارهای ارتباطی و شیء‌شدگی کالبد می‌رسد؛ فرجامی تلخ که نشان می‌دهد چگونه از خودبیگانگی تا ظریف‌ترین لایه‌های حسی و جسمانی کاراکترها رسوخ کرده است.

۸-۱. فهرست منابع :

- العنابی ، رحیم مزهر و زاده ، معصومه تقی (۲۰۲۶) : «آگاهی طبقاتی در رمان‌های «سلول ۱۸» اثر علی اشرف درویشیان و «طواحین بیروت» اثر توفیق یوسف عواد بر اساس نظریه ساختارگرایی تکوینی لوسین گلدمن». مجله لارک، العدد ۱ المجلد ۱۸، ۲۶-۱۵، <https://doi.org/10.31185/lark.5239>.
- پرستش ، شهرام (۱۳۸۱) «نمودهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی». مجله نامه انسان شناسی. شماره ۲۱۳، ۱-۲۱۹.
- پرهیزکار، زرین‌تاج، و کریمی، مهدیه. (۲۰۲۲). «الواقعية في الرواية الفارسية المعاصرة: "الخریف هو الموسم الأخير من السنة" لنسيم مرعشي نموذجًا». مجلة إضاءات نقدية، ۱۲ (۴۸)، ۶۱-۸۵.
- پیش قدم ، رضا. فیروزیان پور اصفهانی ، آیدا (۱۳۹۶): «تأملی جامعه شناختی پیرامون کاربردهای گفتمانی «نمی دانم» در زبان فارسی در پرتو الگوی هایمز». مجله مطالعات فرهنگ – ارتباطات. سال هجدهم. شماره ۳۷. صص ۲۰-۴۵.
- جداری، وحیده، رمضانی، علی، و آقایی زاهد، رضا. (۱۴۰۳). «بررسی ساختار تاریخی داستان‌های رضا براهنی از منظر جامعه‌شناسی ادبیات»، مجله اجتماعیات در ادب فارسی، جلد ۲ (شماره ۲)، ۳-۴۶.
- جعفری، محمدحسن، یعقوبی، علی، و کاردوست، مژگان. (۱۳۸۶). «پوردیو و جامعه‌شناسی ادبیات». ادب (دانشگاه شهید باهنر کرمان)، جلد ۵ (شماره ۱۱)، ۷۷-۹۴.
- جلیلی، جلیل، و نیازی، سعید. (۱۴۰۲). «بررسی تطبیقی از خود بیگانگی از نظرگاه علامه محمدتقی جعفری و مارتین هایدگر». مجله پژوهش‌های فلسفی (دانشگاه تبریز)، ۱۷ جلد ۱۷ (شماره ۴۴)، ۸۴۱-۸۵۶.
- حسنکلو، محمدآصف. (۱۳۸۶). «وجوه از خود بیگانگی در ادبیات داستانی معاصر ایران». تهران: نشر کانی.
- حصارکی، محمدرضا. (۱۳۹۵). «ادبیات و فرهنگ: تعامل و تأثیرپذیری دوسویه». کنفرانس بین‌المللی رویکردهای نوین علوم انسانی قرن ۲۱، رشت.
- خانیانی، علی‌اکبر سام، و مهدوی، زهره. (۱۴۰۳). «درآمدی بر نقد و تحلیل جامعه‌شناختی اشعار نیما یوشیج». مجله اجتماعیات در ادب فارسی، جلد ۲ (شماره ۴)، ۷۲-۵۵.

- خواجه نوری، بیژن، پرنیان، لیلا، و همت، صغری. (۱۳۹۳). "مطالعه ارتباط شاخص‌های جهانی شدن فرهنگی و از خودبیگانگی زنان"، مجله جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی، ۱ (۴)، ۵۷-۹۲.
- رضازاده، زهرا؛ عزیزی، پروین؛ و حسین‌پور، محمد. (۱۳۹۵). "بررسی تأثیر ادبیات و فرهنگ در سبک زندگی". مجله همایش کشوری سبک زندگی سالم، شماره ۱.
- رهنما، تورج. (۱۳۸۸). جایگاه داستان کوتاه در ادبیات امروز ایران، چاپ اول. تهران: نشر اختران.
- زمانی دهقانی، مجید، معدنی، سعید، بهیان، شاپور، و آقاجانی، حسین. (۱۳۹۶). "بازنمایی فضای اجتماعی شهری در ادبیات داستانی ایران معاصر". مجله مطالعات جامعه‌شناسی شهر، جلد ۷ (شماره ۲۴)، ۱-۲۵.
- سروش، شیرین، امیری، جهانگیر، معروف، یحیی، و سلیمی، علی. (۱۴۰۰). "خوانشی نو از زن در جامعه ایران و لبنان بر اساس نظریه گیدنز". مجله پژوهش‌نامه ادبیات تطبیقی (دانشگاه رازی)، جلد ۱۴ (شماره ۳)، ۲۵-۴۸.
- سیدزوار، نسرین، طاهر، رحیم، و فلاحی، منیژه. (۱۴۰۲). "جایگاه شعر معاصر فارسی از منظر جامعه‌شناسی و هنر". مجله مطالعات هنر اسلامی، جلد ۲۰ (شماره ۵۱)، ۳۸۰-۳۹۹.
- صادقی حسن‌آبادی، مجید، و گنجور، مهدی. (۱۳۸۹). "خدایاوری، خودیابی یا از خودبیگانگی". مجله مجله الهیات تطبیقی، سال ۱ (شماره ۱)، ۷۷-۹۶.
- صراطی، فرهاد. (۱۳۸۷). "ساختارگرایی و نقد ادبی". مجله پژوهش‌های ادبی، شماره ۱، صص ۱-۲۰.
- عبدی، حسن، قمی، محسن، و عطایی، علی. (۱۳۹۹). بررسی انتقادی از خود بیگانگی فلسفی از منظر یاسپرس با تأکید بر دیدگاه علامه طباطبایی. آیین حکمت، ۱۲ (۴۳)، ۱۱۷-۱۳۶.
- قادری، فاطمه و قنبری، مجتبی. (۱۴۰۰). "از خود بیگانگی در رمان «غداً یوم جدید» اثر عبدالحمید بن هدوقه با تکیه بر نظریه ملوین سیمن". مجله پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی، (شماره ۲۱)، ۲۴۱-۲۶۶.
- کهنمویی‌پور، ژاله، و عبداللهی، اکبر. (۱۴۰۱). "هم‌گفت‌گرایی در دو رمان معاصر ایرانی و فرانسوی: پائیز فصل آخر سال است و سه زن توانمند". مجله پژوهش ادبیات معاصر جهان، جلد ۲۷ (شماره ۱)، ۸۱-۱۱۱.
- ماهینی، انسیه، کیاشمشکی، ابوالفضل، و خسروپناه، عبدالحسین. (۱۳۹۳). "خود فراموشی در بستر از خود بیگانگی با تکیه بر دیدگاه مولوی". مجله پژوهش‌نامه اخلاق، جلد ۷ (شماره ۲۳)، ۵۳-۷۸.
- محمد زمانی، فریده و رحیمی‌پور، سعید. (۱۴۰۴). "تحلیل تطبیقی آثار مدرنیسم بر از خود بیگانگی و چالش‌های اگزیستانسیالیستی در ادبیات پادآرمان شهری کافکا و هاکسلی". مجله نقد و نظر در فلسفه و کلام. دوره ۳۰، شماره ۱۱۹ - شماره پیاپی ۹۹، ۱۱۹-۱۳۰.
- مرعشی، نسیم. (۱۴۰۵). "پاییز فصل آخر سال است" (چاپ هفتم). تهران: نشر چشمه.
- میرصادقی، جمال. (۱۳۸۳). داستان و ادبیات، (چاپ اول). تهران: انتشارات آیه مهر.
- میرعابدینی، حسن. (۱۳۸۷). صد سال داستان‌نویسی ایران (جلدهای ۱ و ۲، چاپ پنجم). تهران: نشر چشمه.
- واعظ، بتول، و نصیبی، فاطمه. (۱۴۰۴). "تحلیل گفتمان انتقادی رمان «پاییز، فصل آخر سال است» بر اساس نظریه فرکلاف". مجله مطالعات تطبیقی و میان‌رشته‌ای ادبیات، سال ۱ (شماره ۲)، ۲۳-۵۱.
- همتی، مهدیه، و رونی، مهسا. (۱۴۰۳). "روایت زنانه از جنگ در هرس نسیم مرعشی و زارهای زنی به نام بیروت حنان الشیخ". مجله کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، ۱۴ (۲، پیاپی ۵۴)، ۱۴۴-۱۶۹.

- ❖ Goldmann, L. (1975). *Towards a Sociology of the Novel* (A. Sheridan, Trans.). London: Tavistock Publications.
- ❖ Lotman, Y. M. (1990). *Universe of the Mind: A Semiotic Theory of Culture* (A. Shukman, Trans.). Bloomington: Indiana University Press.
- ❖ Parhizkar, Z., & Karimi, M. (2022). *Al-Waqi'iyah fi al-Riwayah al-Farisiyyah al-Mu'asirah: "Al-Kharif huwa al-Mawsim al-Akhir min al-Sanah" li-Nasim Marashi Namudhajan*. *Majallat Ida'at Naqdiyyah*, 12(48), 61-85.

9. References:

- ❖ Abdi, H., Ghomi, M., & Ataei, A. (2020). *Barresi-ye Enteghadi-ye Azkhodbiganegi-ye Falsafi az Manzar-e Jaspers ba Takid bar Didgah-e Allameh Tabatabaei*. *Aeen-e Hekmat*, 12(43), 117-136.
- ❖ Al-Atabi, R. M., & Zadeh, M. T. (2026). *Agahi-ye Tabaghathi dar Roman-ha-ye "Solool 18" va "Tawahin Beirut" bar Asas-e Nazariyeh-ye Sakhtargrayi-ye Takvini-ye Lucien Goldmann*. *Lark Journal for Philosophy, Linguistics and Social Sciences*, 18(1), 15-26. <https://doi.org/10.31185/lark.5239>
- ❖ Ghaderi, F., & Ghanbari, M. (2021). *Azkhodbiganegi dar Roman-e "Ghadan Yawmun Jadid" ba Takid bar Nazariyeh-ye Melvin Seeman*. *Journal of Literary Criticism and Stylistics Research*, (21), 241-266.
- ❖ Hasankaloo, M. A. (2007). *Vojoooh-e Azkhodbiganegi dar Adabiyat-e Dastani-ye Mo'aser-e Iran*. Tehran: Kani Publications.
- ❖ Hemmati, M., & Roni, M. (2024). *Ravayat-e Zananeh az Jang dar Haras-e Nasim Marashi va Zarha-ye Zani be Nam-e Beyrout-e Hanan Al-Shaykh*. *Kavoshnameh-ye Adabiyat-e Tatbiqi*, 14(2), 144-169.
- ❖ Hesaraki, M. (2016). *Adabiyat va Farhang: Ta'amol va Ta'sirpaziri-ye Dosuyeh*. *International Conference on New Approaches in Humanities of the 21st Century*, Rasht.
- ❖ Jafari, M. H., Yaghoubi, A., & Kardoust, M. (2007). *Bourdieu va Jame'ehshenasi-ye Adabiyat*. *Adab (Shahid Bahonar University of Kerman)*, 5(11), 77-94.
- ❖ Jalili, J., & Niazi, S. (2023). *Barresi-ye Tatbiqi-ye Azkhodbiganegi az Nazargah-e Allameh Jafari va Martin Heidegger*. *Journal of Philosophical Investigations (University of Tabriz)*, 17(44), 841-856.
- ❖ Jedari, V., Ramezani, A., & Aghayari Zahed, R. (2024). *Barresi-ye Sakhtar-e Tarikhi-ye Dastanha-ye Reza Baraheni az Manzar-e Jame'ehshenasi-ye Adabiyat*. *Sociological Studies in Persian Literature*, 2(2), 3-46.

- ❖ Khajehnoori, B., Parnian, L., & Hemmat, S. (2014). Motale'eh-ye Ertebat-e Shakhsha-ye Jahanishodan-e Farhangi va Azkhodbiganegi-ye Zanan. *Journal of Sociology of Social Institutions*, 1(4), 57-92.
- ❖ Khaniyani, A. S., & Mahdavi, Z. (2024). Daramadi bar Naghd va Tahlil-e Jame'ehshenakhti-ye Ash'ar-e Nima Yooshij. *Sociological Studies in Persian Literature*, 2(4), 55-72.
- ❖ Kohnamuipour, J., & Abdollahi, A. (2022). Hamgoftgrayi dar Do Roman-e Mo'aser-e Irani va Faransavi: Paez Fasl-e Akhar-e Sal Ast va Se Zan-e Tavanmand. *Journal of Contemporary World Literature Research*, 27(1), 81-111.
- ❖ Mahini, E., Kiashamshaki, A., & Khosropanah, A. (2014). Khodfaramoshi dar Bastar-e Azkhodbiganegi ba Takid bar Didgah-e Molavi. *Journal of Ethics Research*, 7(23), 53-78.
- ❖ Marashi, N. (2026). Paez Fasl-e Akhar-e Sal Ast (70th ed.). Tehran: Cheshmeh Publications.
- ❖ Mirabedini, H. (2008). Sad Sal Dastannevisi-ye Iran (Vols. 1-2, 5th ed.). Tehran: Cheshmeh Publications.
- ❖ Mirsadeghi, J. (2004). Dastan va Adabiyat (1st ed.). Tehran: Ayeh Mehr Publications.
- ❖ Mohammad Zamani, F., & Rahimipour, S. (2025). Tahlil-e Tatbiqi-ye Asar-e Modernism bar Azkhodbiganegi dar Adabiyat-e Pad-Armanshahri-ye Kafka va Huxley. *Naghd va Nazar dar Falsafeh va Kalam*, 30(119), 99-130.
- ❖ Parastesh, S. (2002). Nemoodha-ye Farhangi va Ejtema'i dar Adabiyat-e Farsi. *Nameh-ye Ensanshenasi*, 1(1), 213-219.
- ❖ Pishghadam, R., & Firouzian Pour Esfahani, A. (2017). Ta'amoli Jame'ehshenakhti Piramoon-e Karbordha-ye Goftamani-ye "Nemi-danam" dar Zaban-e Farsi. *Motale'at-e Farhang-Ertebatat*, 18(37), 20-45.
- ❖ Rahnama, T. (2009). Jaygah-e Dastan-e Kootah dar Adabiyat-e Emrooz-e Iran (1st ed.). Tehran: Akhtaran Publications.
- ❖ Rezazadeh, Z., Azizi, P., & Hosseinpour, M. (2016). Barresi-ye Tasir-e Adabiyat va Farhang dar Sabk-e Zendegi. *National Conference on Healthy Lifestyle Journal*, (1).
- ❖ Sadeghi Hasanabadi, M., & Ganjoor, M. (2010). Khodabavari, Khodyabi ya Azkhodbiganegi. *Elahiyat-e Tatbiqi*, 1(1), 77-96.
- ❖ Serati, F. (2008). Sakhtargrayi va Naghd-e Adabi. *Pazhoheshha-ye Adabi*, (1), 1-20.
- ❖ Seyyedzavar, N., Taher, R., & Fallahi, M. (2023). Jaygah-e She'r-e Mo'aser-e Farsi az Manzar-e Jame'ehshenasi va Honar. *Motale'at-e Honar-e Eslami*, 20(51), 380-399.
- ❖ Soroush, S., Amiri, J., Maroof, Y., & Salimi, A. (2021). Khaneshi No az Zan dar Jame'eh-ye Iran va Lobnan bar Asas-e Nazariyeh-ye Giddens. *Pazhoheshnameh-ye Adabiyat-e Tatbiqi (Daneshgah-e Razi)*, 14(3), 25-48.

- ❖ Vaez, B., & Nasibi, F. (2025). Tahlil-e Goftaman-e Enteghadi-ye Roman-e "Paez, Fasl-e Akhar-e Sal Ast" bar Asas-e Nazariyeh-ye Fairclough. Motale'at-e Tatbiqi va Miyan-Reshteh-ye Adabiyat, 1(2), 23-51.
- ❖ Zamani Dahaghani, M., Madani, S., Bahiyani, S., & Aghajani, H. (2017). Baznamayi-ye Fazaye Ejtema'i-ye Shahri dar Adabiyat-e Dastani-ye Iran-e Mo'aser. Motale'at-e Jame'ehshenasi-ye Shahr, 7(24), 1-25.